

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم

۶۷۷۳

عربی. زبان قرآن (۳)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم دوره دوم متوسطه

کد ۱۱۲۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲



الدَّرْسُ الثَّانِي بَرَكْد

« أَعْقَلُ النَّاسِ أَنْظَرُهُمْ فِي الْعَوَاقِبِ. » الإمام عليّ عليه السلام

خردمندترین مردم، تیزبین‌ترین ایشان در فرجام [کارها] است.

وَجْهٌ مُضَارِعٌ مِّنْ بَابِ إِفْعَالٍ، مَعْلُومٌ

وجه مفید، و وجه زیان‌آور

مفعول فعل ماضٍ من باب إفعال مفعول مضارع منفی من باب إفعال، معلوم

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ الكهف: ۲۰

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم. (فولادوند)

في عام ألفٍ و مِائَتَيْهِ وَ ثَلَاثَةِ وَ ثَلَاثِينَ وُلِدَ فِي مَمْلَكَةِ «السُّوَيْدِ» صَبِيٌّ سُمِّيَ «الْفِرْدُ نُوَيْلٌ». كَانَ وَالِدُهُ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسرين» السَّائِلِ السَّرِيعِ الْإِنْفِجَارِ، وَ لَوْ بِالْحَرَارَةِ الْقَلِيلَةِ.

در سال ۱۸۳۳ در کشور سوئد پسر می‌متولد شد که آلفرد نوبل نامیده شد. پدرش کارخانه‌ای را برای تولید ماده نیتروگلیسرین مایعی که سریع منفجر می‌شد گرچه با حرارت کم، تأسیس کرده بود.

إِهْتَمَّ الْفِرْدُ مِنْذُ صِغَرِهِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ عَمِلَ عَلَى تَطْوِيرِهَا مُجَدِّدًا، لِيَمْتَنِعَ انْفِجَارَهَا.

آلفرد از زمان خردسالی‌اش به این ماده (اهمیت داد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بَنَى مُخْتَبَرًا صَغِيرًا لِيَجْرِيَ فِيهِ تَجَارِبُهُ، وَلَكِنْ مَعَ الْأَسْفِ انْفَجَرَ الْمُخْتَبَرُ وَ انْهَدَمَ عَلَى رَأْسِ أَخِيهِ الْأَصْغَرِ وَ قَتَلَهُ. هَذِهِ الْحَادِثَةُ لَمْ تُسَعْفَ عَزْمُهُ، فَقَدْ وَاصَلَ عَمَلَهُ دُؤُوبًا، حَتَّى اسْتَطَاعَ أَنْ يَخْتَرِعَ مَادَّةَ «الدِّيناميت» الَّتِي لَا تَنْفَجِرُ إِلَّا بِإِرَادَةِ الْإِنْسَانِ. آزمايشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه‌هایش را در آن اجرا کند، ولی شوربختانه (متأسفانه) آن آزمايشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این رویداد اراده‌اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیت را که فقط به اراده انسان منفجر می‌شد، اختراع کند.

جمله حالیه

بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ الدِّيناميتَ، أَقْبَلَ عَلَى شِرَائِهِ رُؤَسَاءَ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ الْمَنَاجِمِ وَ الْقُوَاتِ الْمُسَلَّحَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ لِاسْتِخْدَامِهِ، فَانْتَشَرَ الدِّيناميتُ فِي جَمِيعِ أَنْحَاءِ الْعَالَمِ.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیس‌ان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به‌کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قَامَ الْفِرْدُ بِإِنشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي عِشْرِينَ دَوْلَةً، وَ كَسَبَ مِنْ ذَلِكَ ثَرَوَةً كَبِيرَةً جَدًّا حَتَّى أَصْبَحَ مِنْ أَغْنِيَاءِ الْعَالَمِ. آلفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی به‌دست آورد تا اینکه از ثروتمندترین ثروتمندان جهان شد.

۱۱ الَّوَجْهُ: چهره، صورت، سطح، نقطه نظر، دیدگاه، علت، شکل، وجه.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ سَهَّلَ أَعْمَالَهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ سَقَى الْقَنْوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الطَّرِيقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحَةٍ لِلزَّرْعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها و ساخت راه‌ها و کندن معادن و دگرگونی (تبدیل) کوه‌ها و تپه‌ها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوَسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَّةِ تَفْجِيرُ الْأَرْضِ فِي قَنَاةٍ «بَنَمَا» بِمِقْدَارٍ مِنَ الدِّيْنَامِيْتِ بَلَّغَ أَرْبَعِينَ طُنًّا. وَ از کارهای بزرگی است که بواسطه این ماده انجام شد، منفجر کردن زمین در کانال «پاناما» با مقداری از دینامیت که به چهل تن رسید،

وَ بَعْدَ أَنْ اخْتَرَعَ نوبِلِ الدِّيْنَامِيْتِ، إِزْدَادَتِ الْحُرُوبُ وَ كَثُرَتْ أَدَوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ إِنْ كَانَ عَرَضُهُ مِنَ اخْتِرَاعِهِ مَسَاعِدَةً الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبِنَاءِ. (بِنَاء=عمارة)

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار کشتار و ویرانگری به کمک این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساختن بود.

نَشَرَتْ إِخْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَحْيَبَةَ الْأَخْرِ عُنْوَانًا خَطًّا؛

«ماتَ الْفَرْدِ نوبِلِ تاجِرِ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ غَنِيًّا مِنْ خِلَالِ إِيجَادِ طَرِيقٍ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوان (تیتز) اشتباهی را پخش کرد (منتشر کرد):

«آلفرد نوبل تاجر مرگ که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شد، مُرد.

شَعَرَ نوبِلِ بِالذَّنْبِ وَ بِخَيِّبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوَانِ، وَ بَقِيَ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسُّوءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مَوْسَسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نوبِلِ». وَ مَنَحَ ثَرْوَتَهُ لِشِرَاءِ الْجَوَائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَي يُصَحِّحَ خَطَأَهُ.^{۱۲}

نوبل از این عنوان (تیتز) احساس گناه و ناامیدی کرد، و اندوهگین ماند و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن (اهدای) جوایز مشهور بنام «جائزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلایی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تَمَنُّحُ هَذِهِ الْجَائِزَةِ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدِّدَهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيزِيَاءِ وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ این جایزه هر سال به کسی داده (هدا) می‌شود که در زمینه‌هایی که آن را مشخص کرده، به بشریت سود می‌رساند. و آن عبارت است از: زمینه‌های صلح، شیمی، فیزیک، پزشکی، ادبیات و ...

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آن است داده (هدا) می‌شود؟!

لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جِهَانِ:

وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوآوری‌ای در فناوری دو وجه (رویه) دارد: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور (زیان ساز) دارد.

و انسان خردمند باید (واجب است) از وجه سودمند بهره‌بردارد. (استفاده کند)

۱ شَعَرَ ب: احساس کرد / قام ب: اقدام کرد به

۲ مَوْسَسَةٌ - ثَرْوَةٌ - خَطَأٌ: مفعول

برو به
تمرین اول

المعجم برگرد

<p>أَجْرِي: اجرا کرد (مضارع: يُجْرِي) «لِيُجْرِي: تا اجرا کند» أَضْعَف: ضعیف کرد الإعمار: آباد کردن (أَعْمَرَ، يُعْمِرُ) أَفَادَ: سود رساند (مضارع: يُفِيدُ) أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد الأنحاء: سمت‌ها، سوها «مفرد: النَّحْوُ» الأنفاق: تونل‌ها «مفرد: النَّفَقُ» انهدم: ویران شد اهتمم^۲: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُّ) الأهل: شایسته التَّحْوِيلُ: دگرگونی التَّطْوِيرُ: بهینه‌سازی</p>	<p>التَّقْنِيَّةُ: فنآوری (مُعَرَّبٌ واژه فرانسوی تکنیک) الثلل: تپه‌ها «مفرد: الثَّلَّ» تَمَّ: انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتَمُّ) جُلِبَ شَعِيرَةٌ: پوست جوی حَدَّدَ: مشخص کرد حَبِيْبَةُ الْأَمَلِ: ناامیدی ≠ الرَّجَاءُ الدَّوُّوبُ: با پشتکار السُّوَيْدُ: سوئد سَهَّلَ: آسان کرد ≠ صَعَّبَ السَّهْلُ: دشت‌ها «مفرد: السَّهْلُ» الشَّعِيرُ: جو السَّقُّ: شکافتن (سَقَّى، يَسْقِي) الصَّالِحَةُ لِلزَّرَاعَةِ: قابل کشت</p>	<p>أَلْصَبِيُّ: کودک، پسر «جمع: الصَّبِيَّان» صَحَّحَ: تصحیح کرد (مضارع: يُصَحِّحُ) الطَّنُّ: تَن «جمع: الأطنان» الْفَرَنْسِيَّةُ: زبان فرانسوی الفيزياء: فیزیک قناة بنما: کانال پاناما القنوات: کانال‌ها «مفرد: القناة» كَسَبَ -: به دست آورد المجال: زمینه «جمع: المَجالات» المناجم: معادن «مفرد: المنجم» نَشَرَ: پخش کرد</p>
---	---	---

حول النص برگرد

کھ. أ. ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

۱- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ، إِزْدَادَتْ **الْجُرُوبُ** وَ كَثُرَتْ وَسَائِلُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد.

۲- أَقْبَلَ عَلَيَّ شِرَاءِ الدِّيْنَامِيْتِ رُؤَسَاءُ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ **الْمَنَاجِمِ** وَ الْقُوَاتِ الْمُسَلَّحَةِ.

رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح به خرید آن روی آوردند.

۳- نُمِنِحُ جَائِزَةٌ نُوْبِلِ فِي كُلِّ **سَنَةٍ** إِلَى مَنْ يُفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتٍ مُحَدَّدَةٍ.

جایزه نوبل هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.

۴- كَانَ **وَالِدٌ** نُوْبِلِ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسرين».

پدر نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسرین را تاسیس کرده بود.

۵- قَامَ الْفِرْدُ بِإِنْشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي **عِشْرِينَ** دَوْلَةً.

الفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

۶- بَنَى نُوْبِلُ مُخْتَبَرًا وَلَكِنَّهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِقَتْلِ **أَخِيهِ الْأَصْغَرِ**

نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث قتل برادر کوچکش شد.

^۲ اِهْتَمَّمَ ب: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، اهتمام ورزید به.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

= ما کان ل (نداشت)

۱- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ تَأْثِيْرٌ فِي تَسْهِيْلِ الْأَعْمَالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنْوَاتِ. ✖
اختراع دینامیت تأثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن تونل‌ها و شکافتن کانال‌ها نداشت.

۲- خَافَ نُوْبِلٌ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسَّوِّ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدَ بَنَى مُؤَسَّسَةً «جَائِزَةَ نُوْبِلٍ». ✓
نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش او را به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.

۳- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوْبِلٍ خِلَالَ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. ✖
کسانی که جوایز نوبل را در طی سال‌های گذشته بدست آوردند، همگی شایسته آن بودند.

ل (دارد)

۴- لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ اِبْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَّةِ وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓
هر اختراع علمی و نوآوری در فناوری وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.

۵- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةَ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيْلِ أُمُورِ الْحَيَاةِ. ✓
قطعاً اختراعات نوین، به بشر در آسان‌سازی امور زندگی کمک کرده است.

۶- كَانَ غَرَضُ نُوْبِلٍ مِنْ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ إِشَاعَةُ الْحُرُوبِ. ✖
هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

هـ اِعْمُوا هـ بَرَكِد

أَحْوَالُ (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

الف. رَأَيْتُ وُلْدًا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدٌ»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدَ»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدَ» است.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْقَرِحَةَ.

قيد حالت (أَحْوَال)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند.

به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

اِسْتَعَلَّ مَنصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ نَشِيْطًا.

حال (قيد حالت)

^{۱۴} تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست.)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا.

مهندس جوان لبخندزنان در کارخانه ایستاد.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

بازیکنان ایرانی لبخندزنان از مسابقه برگشتند.

هاتان البنتان قامتا بجولة علمية في الإنترنت مبتسمتين.

این دودختر لبخندزنان به گردش علمی در اینترنت پرداختند.

که اختبر نفسك (۱): عین «الحال» في الجمل التالية.

حرف عطف

۱- وَصَلَ الْمَسَافِرِينَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.

مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ

حرف عطف

۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتَسَاعِدُ أُمَّهَا.

دانش آموز دختر در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند. / رَاضِيَةً

۳- يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيْبَهُمُ الْفَائِزَ قَرِحِينَ.

تماشاگران با شادی تیم برنده خود را تشویق می‌کنند. / قَرِحِينَ

۴- أَلْطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَانِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّتَيْنِ.

دو دانش آموز دختر با تلاش و جدیت درس‌هایشان را می‌خوانند. / مُجَدِّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ هُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

در جمله ب اگر فعل ماضی باشد، ترجمه به این شکل می‌شود:

شَاهَدْتُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

قاسم را دیدم، در حالی که میان دو درخت نشسته بود.

شَاهَدْتُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَلَسَ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

قاسم را دیدم در حالی که بین دو درخت نشسته بود.

جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلَافُزِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ.

اعضای خانواده روبه‌روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را تماشا می‌کردند.

جمله پایه	+	اسم معرفه	+	جمله حالیه
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل ماضی ← معادل ماضی بعید
فعل ماضی	+	اسم معرفه	+	فعل مضارع ← معادل ماضی استمراری

جَوْلَةٌ عِلْمِيَّةٌ: گردش علمی (= سرچ علمی)

که إختبر نفسه (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ ^{نائب فاعلي} النساء: ۲۸

ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شده است. **الْحَال:** ضَعِيفًا

۲- ﴿وَأَلَّا تَهِنُوا^۱ وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ ...﴾ ^{آل عمران: ۱۳۹}

ترجمه: و سست نشوید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الْحَال:** أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ...﴾ ^{مفعول} البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی یگانه بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الْحَال:** مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ^{صفت} الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، با خشنودی و خدایسندگی به سوی پروردگارت بازگرد. **الْحَال:** رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ^۲ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ ^{المائدة: ۵۵}

ترجمه: سرپرست شما تنها خداوند و پیامبرش و مؤمنانی هستند که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند. **الْحَال:** هُمْ رَاكِعُونَ

۱- لا تَهِنُوا: سست نشوید (وَهَنَ -) ۲- يُؤْتُونَ: می‌دهند (آتَى، يُؤْتِي)، فعل مضارع معلوم من باب إفعال

بیشتر بدانیم:

۱) برخی کلمات در جمله، حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

● در زبان عربی دو نوع حال داریم: حال مفرد(اسم) - جمله حالیه

۲) حال مفرد: اسم نکره ای که حالتِ یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند که بسیاری از اوقات در انتهای جمله می‌آید.

● «مصادر» یا اسم های «معرفة به ال» نمیتوانند حال واقع شوند.

۳) حال مفرد با مرجع حال از لحاظ جنس (مذکر-مؤنث) و از لحاظ تعداد (مفرد، مثنی و جمع) مطابقت می‌کند.

جاء الطالبُ مُبْتَسِمًا

جاء الطالبانِ مُبْتَسِمِينَ

جاء الطالباتُ مُبْتَسِمَاتٍ

● البته حواسمون باشه برای جمع غیر عاقل، حال به صورت مفرد مؤنث می‌آید:

يصنع المهندسون البيوتَ مُحَكَّمَةً. فرأيتُ دموعَ والدَيَّ وَ هي تتساقطُ مِنْ أعينهما.

۴) برای تشخیص مرجع حال تا وقتی که «اسم ظاهر» است به ضمائر توجه می‌کنیم.

الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرِنْتِ مُبْتَسِمَتَيْنِ.

۵) تشخیص مرجع حال در صورتی که اسم ظاهر باشد اهمیت پیدا می کند؛ چون هنگام ترجمه، بهتر است حال را کنار مرجع حال بیاوریم. پس همیشه لازم نیست مرجع حال را مشخص کنیم.

يحمل الولدُ الحِجَارَةَ ثَقِيلَةً. پسر سنگ را در حالی که سنگین است، حمل می کند.

يُنَادِي هَذَا الْوَالِدُ إِنَّهُ نَائِمًا. این پدر پسرش که خوابیده را صدا می کند.

﴿... فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ...﴾ البقرة: ۲۱۳ و خداوند پیامبران را مژده دهنده فرستاد.

۶) برای ضمیر متکلم وحده، حال به صورت «مفرد مذکر» یا «مفرد مؤنث» می آید.

أنا ذهبتُ إلى المدرسةِ هاشبياً... هاشبياً.

برای ضمیر متکلم مع الغير، حال به صورت «مثنی و جمع مذکر و مؤنث» می آید.

نحنُ نستمعُ إلى القرآنِ خاشعِينَ... خاشعَتَيْنِ - خاشعاتٍ

۷) کلمه پرسش مناسب برای حال «کیف» است. جالب است بدانید هرگاه «کیف» با فعل تام به کار رود، نقش حال را

می پذیرد. كيفَ جِئْتُ؟ جِئْتُ رَاكِبًا.

۸) ضد حال ها (نقش های مشابه)

مفعول: يا إلهي، اجعلني شكورًا.

صفت: كان الناسُ أمةً واحدةً.

خبر افعال ناقصه: كان رجلٌ جالسًا.

كيف + فعل تام

كيفَ جِئْتُ؟

حال

كيف + فعل ناقصه

كيفَ كان عاقبةُ المكذِبِينَ؟

خبر كان

كيف + اسم

كيفَ حاله؟

خبر

کتاب التمارين برگرد

● التمرين الأول: اِبْحَثْ فِي مُعْجَمِ الدَّرْسِ عَن كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- أُسْلُوبٌ أَوْ قَنٌّ فِي إِنْجَاذِ عَمَلٍ، أَوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُّ بِمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. ...التَّقْنِيَّةُ: فَنَّاوِرِي (تکنیک) شیوه یا هنری در انجام یک کار، یا راهی که به یک شغل اختصاص دارد، یا دانش صنعت نوین.

۲- مَمَرٌ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي الْجَبَلِ، طَوْلُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. ...الْبَفِيقُ: تَوْنَلٌ. ...مدخل ≠ مخرج راهروی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مِنْطَقَةٌ مُرْتَفِعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. ...الْتَّلُّ: تَبَّةٌ. ...منطقه ای بلند بالای سطح زمین که از کوه کوچک تر است.

۴- مَكَانُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النُّحَاسِ وَ نَحْوِهَا فِي الْأَرْضِ. ...الْمَنْجَمُ: مَعْدِنٌ. ...جای طلا و نقره و مس و مانند اینها در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعَى فِي إِنْجَاذِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. ...الدَّوُوبُ: بَاشْتِكَارٌ کسی که در انجام کارش تلاش می کند و احساس خستگی نمی کند.

۶- وَزَنٌ يَعَادِلُ أَلْفَ كِيلُوْغَرَامٍ. ...الطَّنُّ: تَنٌّ. ...[جمع طَنٌ = أَطْنَانٌ] وزنی که با هزار کیلوگرم برابر می شود.

● التمرین الثانی: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بِرُغْدٍ

الْخُطْبَةُ الْمِئْتَانِ وَالرَّابِعَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ مَا تَحَتَّ أَفْلَاكِيهَا عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي تَمَلُّةٍ أَسْلُبُهَا^۲ جُلْبٌ^۳ شَعِيرَةٌ^۴، مَا فَعَلْتُ. وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ^۵ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ^۶ تَقْضُمُهَا^۷. مَا لِعَالِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ^۸ يَفْنَى^۹ وَ لَدَّةٍ لَا تَبْقَى؟! نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتٍ^{۱۰} الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الرِّزْلِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ

خطبه دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جوید، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خرد و زشتی لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

لَوْ أُعْطِيتُ: اگر به من داده می‌شد / أَسْلُبُ: به زور بگیرم / جُلْبٌ: پوست / شَعِيرَةٌ: جویی / أَهْوَنُ: پست‌تر / جَرَادَةٌ: ملخی / تَقْضُمُهَا: می‌جوید / نَعِيمٌ: نعمتی / سُبَاتٍ الْعَقْلِ: خواب رفتن خرد / قُبْحِ الرِّزْلِ: زشتی لغزش / نَسْتَعِينُ: یاری می‌جوییم

۱- اِغْرَابَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

- تَمَلُّةٌ: مجرور بحرف جر بالكسرة
جُلْبٌ: مفعول، منصوب بالفتحة
جَرَادَةٌ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة
أَلْعَقْلُ: مضاف اليه، مجرور بالكسرة
۲- نَوْعُ فِعْلٍ «فَعَلْتُ» وَ صِيغَتُهُ: فِعْلٌ ماضٍ، متكلمٌ وحده
۳- نَوْعُ فِعْلٍ «تَقْضُمُ» وَ صِيغَتُهُ: فِعْلٌ مضارعٌ، مفردٌ مؤنثٌ غائبٌ
۴- جَمْعَيْنِ لِلتَّكْسِيرِ فِي النَّصِّ: الْأَقَالِيمُ: الإقليم / أفلاك: فلك
۵- أَلْفَعْلُ الْمَجْهُولُ فِي النَّصِّ: أُعْطِيتُ
۶- عَدَدُ الْأَفْعَالِ فِي النَّصِّ:

تِسْعَةٌ أفعالٍ (أُعْطِيتُ - أَنْ أَعْصِيَ - أَسْلُبُ - مَا فَعَلْتُ - تَقْضُمُ - يَفْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُودُ - نَسْتَعِينُ)

- ۱- اِنْجَاز: انجام
۲- سَلَبٌ: أَخَذَ مِنْهُ قَهْرًا
۳- الْجُلْبُ: قَشْرُ النَّبَاتِ وَ حَشْبُهُ
۴- الشَّعِيرَةُ: حَبَّةُ نَبَاتٍ
۵- الْأَهْوَنُ: الْأَخْفَرُ
۶- الْجَرَادُ: حَشْرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ النَّبَاتَاتِ
۷- قَضَمٌ: كَسَرَ بِأَطْرَافِ أَسْنَانِهِ
۸- النَّعِيمُ: الْمَالُ، الْجَنَّةُ
۹- السُّبَاتُ: التُّؤْمُ الْخَفِيفُ
۱۰- اِسْتَعَانَ: طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ

● التمرین الثالث: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- الْقَنَاءُ ۳ تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنَّ حَبْلًا^۱ عَنْهُ الرُّطوبَةُ.
۲- الْفِيزِيَاءُ ۵ يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السَّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
۳- الطَّيْنُ ۲ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خِصَائِصِ الْمَوَادِّ وَ الظُّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ.
۴- التَّلَالُ ۶ حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفِزَ مِثْرًا وَاحِدًا.
۵- حِزَامُ الْأَمَانِ ۱ نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ قَفٌّ^۳ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
۶- الْجَرَادَةُ

- ۱- زَالَ: سَپَرِي وَ نَابُودَ شَد ۲- شَرِيْطٌ: نَوَار ۳- الصُّيْقُ: تَنَك

- ۱- الْقَنَاءُ
رودی پهناور یا تنگ (باریک) برای حرکت آبها از جایی به جای دیگر. کانال.
- ۲- الْفِرْيَاءُ
علمی که درباره ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند. فیزیک.
- ۳- الْأَطِينُ
خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبت از آن زایل شود. گل.
- ۵- حِرَامُ الْأَمَانِ
کمر بند ایمنی، سرنشینان هواپیما و خودروها برای نجات و رهایی از خطر آن را به کار می‌برند.
- ۶- الْجَرَادَةُ
حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد. ملخ.

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

(هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

- ۱- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» موجود در الیهجات العربیة الدارجة^۱ کثیراً؟
تلفظ «گ»، «چ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی زیاد وجود دارد (هست)؟
- ۲- ... الْمُغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمٍ بِنَاءِ سَوْرٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا؟
مغول‌ها با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن (چین) توانستند به چین (آن) حمله کنند؟
- ۳- ... الْحَوْتَ يُصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ^۳؟
نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش برای ساخت مواد آرایشی بیرون آورند؟
- ۴- ... الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطِّيَرَانِ^۴؟
خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می‌تواند پرواز کند؟!
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيباً؟
تعداد (شمار) مورچه‌ها در جهان تقریباً (نزدیک به) یک میلیون بار بیشتر (بالاتر) از تعداد (شمار) آدمیان است؟
- ۶- ... طَيْسِفُونُ قُرْبَ بَغْدَادَ كَانَتْ عَاصِمَةَ السَّاسَانِيِّينَ؟
تیسفون نزدیک بغداد، پایتخت ساسانیان بود؟
- ۷- ... حَجْمَ دَبِّ الْبَانْدَا^۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرُ مِنَ الْفَأْرِ؟
حجم (اندازه، قد) خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است؟
- ۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَالٌ صَوْتِيَّةٌ^۷؟
زرافه، لال است و تارهای صوتی ندارد؟
(اسم آن زرافه اول آن خبر دوم آن نیست) پس «لیست»، خبر دوم آن است و در فارسی با حرف «و» به هم مرتبط می‌شوند.)
- ۹- ... وَرَقَّةَ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ^۸ السَّلَامِ؟
برگ زیتون نماد صلح است؟!

۱- اَلدَّارَجَةُ: عامیانه

۲- اَلسُّور: دیوار

۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: مواد آرایشی

۴- اَلطَّيْرَانُ: پرواز، پرواز کردن

۵- اَلْعَاصِمَةُ: پایتخت «جمع: اَلْعَوَاصِمُ»

۶- دُبُّ الْبَانَدَا: خرس پاندا

۷- اَلْأَخْبَالُ الصَّوْتِيَّةُ: تارهای صوتی «اَلْأَخْبَالُ: جمع/ اَلْحَبْلُ: مُفْرَد»

۸- اَلرُّمُزُ: نماد، سمبل «جمع: اَلرُّمُوزُ»

برگ زیتون در نوک پرنده‌ای سفید نماد صلح است؛ این موضوع به داستان نوح علیه السلام بر می‌گردد. نوح در کشتی توفان زده بود که دید پرنده‌ای که برگ زیتونی به نوک گرفته بود به سمت کشتی می‌آید؛ از دیدن این صحنه خوشحال شد و دانست خشم خدا به پایان رسیده است و این برگ نشان می‌دهد جزیره‌ای سر از آب در آورده است. این داستان نماد صلح شد. پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسو از طرح همان کبوتر سفید برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان کنگره جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ بهره برد.

■ به بیان ویژگی‌های دستوری (ساختاری) کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «اَلتَّحْلِيلُ الصَّرْفِيُّ» می‌گویند.

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتهای کلمه در زبان عربی «اِعْرَابُ» می‌گویند.

● اَلتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ اَلْاِعْرَابِ لِمَا اَشِيرَ اِلَيْهِ بِحَطِّ. برگرد

{ اَلْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ. } { نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْاِمْتِحَانِ. }

۱ ۲ ۳ ۴ ۱ ۲ ۳

۱- اَلْعَمَالُ	أ. اِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، اِسْمٌ فَاعِلٍ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، وَ مَعْرَبٌ ب. اِسْمٌ مُبَالَغَةٌ، جَمْعٌ مُكَسَّرٌ وَ مَفْرَدَةٌ «اَلْعَامِلُ»	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ
۲- اَلْمُجْتَهِدُونَ	أ. اِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ ب. اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مَثْنَى، مُذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ، مَبْنِيٌّ	صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِاَلتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا <input checked="" type="checkbox"/>	مُضَافٌ اِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِ «و» فِي «وَن»
۳- يَشْتَغِلُونَ	أ. فِعْلٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ اِفْتِعَالٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ ب. فِعْلٌ مَضَارِعٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، مَجْهُولٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَتَعَدٌّ	خَبْرٌ <input checked="" type="checkbox"/>	فَاعِلٌ
۴- اَلْمَصْنَعُ	أ. اِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ ب. اِسْمٌ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مُضَافٌ اِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي اَلْمَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>

۱- نَجَحَتِ	أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ اِفْتِعَالٍ، مَجْهُولٌ ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ <input checked="" type="checkbox"/>
-------------	---

۲- اَلطَّالِبَاتُ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ ب. اِسْمٌ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	مُبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالضَّمَّةِ <input checked="" type="checkbox"/>
-------------------	---	--------------------------------------	---

۳- اَلْاِمْتِحَانُ	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ اِفْتِعَالٍ، مُفْرَدٌ مُذَكَّرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ ب. اِسْمٌ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي اَلْاِمْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ) <input checked="" type="checkbox"/>	صِفَةٌ وَ مَجْرُورَةٌ بِاَلتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا
--------------------	--	--	--

^{۱۶} ذکر اعراب خبر، وقتی به صورت فعل است، از اهداف کتاب نیست.

^{۱۷} فِعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی

^{۱۸} مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

● التمرین السادس: للترجمة. برگرد

۱- کتب: نوشت	فَدَّ كَتَبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ؟ چرا درست را نمی نویسی؟
		لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی ننوشتی.
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	الصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَيُّهَا الصَّدِيقَانِ، تَكَاتَبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کنید.
		تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السُّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا تَمْتَنِعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن منع نکن.
		شَاهَدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مانعی را در راه دیدیم.
۴- اِمْتَنَعَ: خودداری کرد	كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لَا تَمْتَنِعُوا عَنِ الْمُطَالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.
		لَنْ نَمْتَنِعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.
۵- عَمِلَ: کار کرد، عمل کرد	لِمَ مَا عَمِلْتُمْ بِوَأَجَابَتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟
		الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.
۶- عَامَلَ: رفتار کرد	إِلَهِي، عَامِلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا با لطفت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدای من، با دادگریات با ما رفتار نکن.
		كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می کردند.
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	ذَكَرْتُ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد شدم.
		قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ: استاد از شاگردان قدیمی اش گاهی یاد می کند.
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادر بزرگ مرا به یاد آوردند.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.
		لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.

نکته: لِمَ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكَ؟ چرا درست را نمی نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرَسَكَ؟ درست را ننوشتی.

لِمَ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آن

حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

● التمرین السابع: عَيْنِ «الْحَال» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ. برگرد

۱- مَنْ عَاشَ بِوَجْهِينَ، مَاتَ خَاسِرًا.

هر کس دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد. / خَاسِرًا

۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَطَّ^۱ عَدُوَّهُ مُقْتَدِرًا .

قوی ترین مردم کسی است که دشمنش را با اقتدار (در حالی که قدرت دارد) عفو کند. / مُقْتَدِرًا

۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذَهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً.

هنگام وقوع مصیبت‌ها، دشمنی با سرعت می‌رود. / سَرِيعَةً

فعل شرط جواب شرط

۴- مَنْ لُدَّ^۲ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.

هر کس گناه کند در حالی که می‌خندد، وارد جهنم می‌شود در حالی که گریه می‌کند. / هُوَ يَضْحَكُ - هُوَ يَبْكِي

۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَىٰ مَنَازِلِ الْأُمُوتِ.

انسان نیکوکار زنده می‌ماند اگرچه به منزل‌های مردگان منتقل شده باشد. (فوت کرده باشد) / حَيًّا

۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.

اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن. / وَحِيدًا

۱. عفا: عفو کرد ۲. أَدَّتَبَ: گناه کرد

● التَّمْرِينُ الثَّامِنُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي الْمُفْرَدِ وَ جَمْعِهِ. بَرُور

- | | |
|---|---|
| ۱- مَصْنَعٌ (مَصَانِعُ)، صِنَاعَاتٌ (صِنَاعَةٌ) | ۱۱- طَرِيقٌ ، طُرُقٌ ✓ |
| ۲- طَعَامٌ (أَطْعَمَةٌ)، مَطَاعِمٌ (مَطْعَمٌ) | ۱۲- مَنَجَمٌ (مَنَاجِمٌ)، أَنَجْمٌ (نَجْمَةٌ) |
| ۳- ظَاهِرَةٌ (ظَوَاهِرٌ)، مَظَاهِرٌ (مَظْهَرٌ) | ۱۳- جَرْمٌ (أَجْرَامٌ)، جَرَائِمٌ (جَرِيمَةٌ) |
| ۴- صَبِيٌّ ، صَبِيَانٌ ✓ | ۱۴- أَدَاةٌ ، أَدَوَاتٌ ✓ |
| ۵- عَظْمٌ (عِظَامٌ) ، أَعَاظِمٌ (أَعْظَمٌ) | ۱۵- سَهْلٌ ، سُهُولٌ ✓ |
| ۶- مَمْلَكَةٌ (مَمَالِكٌ)، مَمْلُوكٌ (مَمْلِكٌ) | ۱۶- عَمَلٌ (أَعْمَالٌ)، أَعْلَامٌ (عَلَمٌ) |
| ۷- رَئِيسٌ (رُؤَسَاءُ)، رُؤُوسٌ (رَأْسٌ) | ۱۷- نَفَقٌ ، أَنْفَاقٌ ✓ |
| ۸- قَنَاةٌ ، قَنَوَاتٌ ✓ | ۱۸- لَحْمٌ ، لُحُومٌ ✓ |
| ۹- عَامِلٌ ، عَمَالٌ ✓ | ۱۹- نَجْوٌ ، أَنْجَاءٌ ✓ |
| ۱۰- حَبَلٌ ، أَحْبَالٌ ✓ | ۲۰- قَلٌّ ، تِلَالٌ |

^۱ أَقْوَى، بر وزن «أَفْعَلُ»: اسم تفضيل است که چون مضاف شده است به صورت صفت عالی ترجمه می‌کنیم. مشابه آن: أَوْلَى، أَتَقَى، أَعْلَى
^۲ برای دبیر: مقتدر: بااقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند / اقتَدَرُ : اقتَدَارًا [قدر] علیه: بر او توانائی یافت / قَدْرٌ : مص، توانگری، بزرگواری، وقار، شخصیت، نیرو و توانائی